

خودشناسی در قرآن

سوره کُف، آیه ۹

استاد حسین نوروزی

جلسه ۲۷ (۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۴)

*** ویراستاری - مرحله ۳ از ۵

آیا گمان کرده‌ای که اصحاب کُف و رقیم از آیات عجیب ما بودند! شروع ماجرا و داستان اصحاب کُف در قرآن با این آیه است؛ خداوند متعال از همان ابتدای بیان داستان اصحاب کُف عظمت، بزرگی و هیبت این ماجرا را در نظر خواننده و شنونده کم می‌کند که خیال نکنید این ماجرای خیلی عجیبی است؛ خداوند متعال بعد از این بیان، داستان اصحاب کُف را بیان می‌فرماید. ما نباید در طول داستان از صدر داستان و آیه‌ای که خداوند متعال در ابتدای این ماجرا بیان فرمود غافل شویم.

گویا خداوند متعال می‌خواهد بفرماید: «این خیلی عجیب نیست! این ماجرا را ذکر می‌کنم اما می‌خواهم بگویم که عجیب نیست! عجیب نبودن ماجرا را می‌خواهم به شما نشان بدهم! این را می‌خواهم به شما ثابت و روشن کنم که این از آیات عجیب ما نیست!» بعد از آن، آیات متعددی نسبت به ماجرای اصحاب کُف ذکر شده است.

«أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا»

آیا خیال کردی که اصحاب کُف و رقیم از آیات عجیب ما بودند؟ اگر ما خود اصحاب کُف و رقیم را مورد توجه آیه قرار بدهیم که خداوند متعال می‌خواهد بفرماید خود آن‌ها از آیات ما بودند؛ این‌که خود آن‌ها متنبه شدند و خودشان را پیدا کردند؛ خدای خودشان را شناختند و راه سعادت خودشان را پیمودند؛ خود این از آیات خداست. اما در این‌که می‌فرماید: «كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» این از آیات عجیب خدا نیست؛ آیه یعنی چه؟ عجیب یعنی چه؟ آیه یعنی نشانه؛ خودش چیزی نیست بلکه نشانه و اشاره است. دارد چیز دیگری را نشان می‌دهد یا دارد به جای دیگری اشاره می‌کند. آیه خدا یعنی اشاره کننده به خدا. می‌فرماید: «كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا» از آیات ما بودند؛ آیات ما یعنی به ما (خدا) اشاره دارد؛ خدا را معرفی می‌کند و او را نشان می‌دهد. تمام مخلوقات خدا آیات خدا هستند یعنی خدا را نشان می‌دهند. انسان می‌تواند

با نگاه به آن‌ها خدا را ببیند؛ از آن‌ها به وجود خدا پی ببرد و او را بشناسد. همه آفرینش دارد خدا را عرضه و معرفی می‌کند منتها همه این آیات در یک ردیف و یک شکل نیستند.

آیات کوچک، آیات بزرگ، آیات بزرگ‌تر، آیات بی‌صدا، آیات با صدا، آیات صامت و آیات ناطق داریم. تمام جمادات، کوه‌ها، درختان و گیاهان هم آیات خدا هستند اما با ما کلامی صحبت نمی‌کنند؛ صحبت آن‌ها صحبت تکوینی است نه به صورت کلامی، گفتاری و لفظی اما انبیاء الهی با الفاظ و با کلام با ما سخن گفتند؛ صدای آن‌ها به گوش ما رسید؛ آن‌ها آیات ناطق خدا بودند که نطق و بیان داشتند. در بین این آیات خدا که ناطق هستند بعضی از آن‌ها بزرگ‌تر و آیات عجیب‌تری هستند. سرّ این‌که خداوند متعال در این‌جا کلمه «عَجَبًا» را به کار برده است و این عجیب بودن را برای آیه خودش صفت قرار داده است یعنی می‌فرماید: همه این آیاتی که دارد به سمت من خدا اشاره می‌کند و دارد من را به شما نشان می‌دهد بعضی‌ها از آن‌ها عجیب‌تر هستند و بعضی از آن‌ها عجیب نیستند! «عجیب‌تر هستند یعنی چه؟!»

چه می‌شود که آیه‌ای عجیب می‌شود؛ تعجب‌آور است؟! اگر چیزی دور از ذهن ما باشد به نظرمان عجیب و غریب می‌آید؛ می‌گوییم: «این خیلی عجیب است!» اصحاب کهف برای عموم مردم چیز غریبی بودند که از ذهنشان دور بود؛ مگر می‌شود؟! حالا یا خودشان عجیب بودند یا ماجرایشان عجیب بود. در عهد دقیانوس که به خدای یگانه ایمان و اعتقاد نداشت؛ بت‌پرست بود و در اوج قدرت بود؛ کسی جرأت مخالفت با او را نداشت؛ مگر می‌شود کسی پیدا شود که با او مخالفت کند و برخلاف عقیده رایج زمان خود اعتقاد توحیدی پیدا کند و خدای یگانه را بپرستد؟! اصحاب کهف این‌گونه بودند. خود این از نظر عموم مردم امر عجیبی بود. ماجرای آن‌ها هم عجیب شد؛ آن‌ها سیصد و نه سال به خواب رفتند. باز برای ما این مسأله خیلی غریب و دور از ذهن ماست.

مگر می‌شود که چند نفر سیصد و نه سال به خواب بروند هیچ اتفاقی هم برایشان نیفتد؛ سالم و سلامت از خواب برخیزند؟! این باز برای عموم مردم خیلی عجیب بود. خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: «خیال کردی این عجیب است؟ نه! این‌ها عجیب نیست» آیه یعنی به واسطه این‌ها به خدا رسیدن؛ این آیه عجیب نیست. به واسطه این‌ها به خدا رسیدن یعنی چه؟ یعنی خیلی‌ها وقتی دیدند که اصحاب کهف سیصد و نه سال خواب بودند و سالم از خواب بیدار شدند بدون آن‌که چیزی خورده باشند؛ فقط خوابیده بودند؛ خیلی‌ها که به خدا ایمان آوردند آیا این ماجرا را دیدند ایمان آوردند یا وقتی شجاعت و اراده آن‌ها را دیدند که توانستند در مقابل دقیانوس بایستند؛ به خدا ایمان آوردند؟ گفتند: «پس معلوم می‌شود خدایی هست که چنین حادثه عجیبی را رقم زده است!»

این آیه خدا «آیاتنا» می‌شود که خدا را نشان می‌دهد و باعث می‌شود انسان‌ها به خدا ایمان می‌آورند. خداوند متعال می‌خواهد زیرآب عجیب بودن این مدل آیات را بزند که خیلی برای این آیات حساب باز نکنید؛ این‌ها چیزی نیست. در حقیقت خداوند متعال می‌خواهد ایمان انسان‌هایی را که به واسطه مشاهده چنین آیاتی به خدا ایمان می‌آورند زیر سوال ببرد و بگوید: «شما هم کار مهمی نکردی!» «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» خیال کردید این‌ها دارند من را نشان می‌دهند؟! می‌خواهید من خدا را به واسطه اصحاب کهف بشناسید؟! به خاطر این‌که سیصد و نه سال خواب بودند و هیچ اتفاقی هم در خواب برای آن‌ها نیفتاد؛ بعد از سیصد و نه سال از خواب بیدار شدند؛ می‌گویی: «عجب! معلوم می‌شود خدایی هست!» اینج‌گونه می‌خواهی من را بشناسی؟!

این شناخت خیلی مهم نیست؛ اصلاً این شناخت به درد نمی‌خورد. نه این‌که نباشد؛ باشد؛ خوب است اما همان‌که باید باشد؛ نیست! خدا سطح خود را پایین می‌آورد. نه این‌که از آیات ما نیستند چرا از آیات ماست؛ اگر به واسطه این‌ها هم به من رسیدی باز هم خوب است «به ز هیچی است!» اما بدان که از آیات عجیب من نیستند. خیلی برای خودت حساب باز نکن که بگویی: «من ماجرای اصحاب کهف را خواندم و به خدای یگانه ایمان آوردم!» نه! کار مهمی نکردی. چرا از آیات عجیب ما نیست و اگر شما به واسطه این آیات ایمان به خدا آوردی کار مهمی انجام ندادی؟ چون نشانه‌ای از عقل، فهم و شعور در آن نیست. لازم نیست شما عقل و شعور داشته باشی تا به خدا ایمان بیاوری. این آیه از آیاتی است که اگر عقلت هم در چشمت باشد باز هم ایمان می‌آوری. مگر می‌شود منکر شد؟! سیصد و نه سال خوابیده بودند.

نمی‌شود منکر شد یک واقعیت است؛ اتفاق افتاده است؛ نمی‌توانی منکر آن شوی. نه این‌که فہمت باز شد؛ نه این‌که عقلت روشن شد؛ نه این‌که حقیقتی را فهمیدی؛ هنوز هم نفهمیدی!! چون نمی‌توانی منکر آن شوی می‌گویی: «بالاخره معلوم می‌شود خدایی هست!» اما این خدا کیست؟ چیست؟ می‌گویی: «چه می‌دانم! یک خدایی هست دیگر که توانسته است این کار را بکند!» ایمانی که از روی دیدن با چشم سر و حواس پنجگانه حاصل می‌شود خیلی ارزش ندارد. پیغمبران خدا که می‌آمدند مردم را نصیحت می‌کردند و حقایق را برای آن‌ها بیان می‌کردند افراد بسیاری به آن‌ها ایمان نمی‌آوردند؛ می‌گفتند: «اگر راست می‌گویی معجزه نشان بده!»

معجزه یعنی یک کار عجیب؛ همین چیزی که خداوند متعال در این‌جا می‌فرماید: «مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» یک کار عجیب و غریب به ما نشان بده تا ما ایمان بیاوریم. یعنی ما که فهم نداریم؛ تو داری با فهم ما صحبت می‌کنی؛ حرف حساب به ما می‌زنی اما ما حرف حساب حالی‌مان نیست؛ ما عقل نداریم؛ عقل ما در چشم‌مان است؛ چیزی نشان بده که ما با چشم سرمان ببینیم. بعد پیغمبر خدا گفت: «من که

هرچه نصیحت و حرف می‌زنم؛ هرچه منطق، تذکر و توجه می‌دهم حالی‌تان نمی‌شود. چه کار کنم؟! گفتند: «از داخل کوه شتری بیرون بیاور! نه از وسط کوه که چاک و دره دارد که ما بگوییم شاید یک نفر آن پشت باشد و شتر را از آن پشت بیاورد بلکه از وسط کوهی که به هیچ جا وصل نیست یک شتر بیرون بیاور تا ما به تو ایمان بیاوریم!» گاهی لازم می‌شود پیغمبر چنین معجزه‌هایی را بیاورد.

لازم می‌شود اما کسانی که به این شکل ایمان آوردند آیا آدم‌های به درد بخوری هستند؟! کسی که با یک شتر ایمان بیاورد اگر شیطان هم معجزه بیاورد به او ایمان می‌آورد؛ شیطان که می‌داند هم معجزه دارد؛ هم کارهای خارق‌العاده می‌کند. در روایت داریم که آخرالزمان و قبل از ظهور امام زمان علیه‌السلام این اتفاق می‌افتد. ندایی از آسمان می‌آید که از شیطان است. مردم می‌گویند: «آسمان دارد با ما حرف می‌زند! معلوم می‌شود خداست!» قبول می‌کنند و ایمان می‌آورند. اما به چه کسی ایمان می‌آورند؟ به شیطان! کسی که با یک شتر یا گاو هم ایمان می‌آورد. ایمان، دین و عقیده‌ای که با دیدن با چشم سر آمده باشد با شنیدن گوش هم می‌رود؛ با حواس پنجگانه آمده با حواس پنجگانه هم می‌رود. در نتیجه ایمان بسیاری هم همین‌طوری رفت. همان شتر را نحر کردند؛ لااقل مدتی طاقت می‌آوردند!!

خداوند متعال می‌خواهد در این آیه سطح انسان‌ها را بالا بیاورد؛ می‌فرماید: «بالتر بیاید! عقل‌تان در چشم‌تان نباشد!» حالا نمی‌شود ما اسم بیاوریم؛ فرض کنید کسی کراماتی دارد؛ مثلاً مریض را شفا می‌دهد؛ به کسی که مریض است فوت می‌کند و او را خوب می‌کند؛ دست می‌کشد درد طرف را از بین می‌برد؛ در مقابل کسی وجود دارد که حقایق را بیان می‌کند؛ معارف را عرضه کرده و خدا را معرفی می‌کند؛ عقل؛ فهم و شعور شما را به حرکت در می‌آورد و تکان می‌دهد؛ چشم تو را باز می‌کند؛ شما این دو به مردم عرضه کن؛ به عموم مردم بگو: «اگر می‌خواهی عقلت زیاد شود پیش این آقا برو! اگر هم می‌خواهی مریضی‌ات خوب شود پیش آن آقا برو!» قطعاً کسی که بیماری‌ها را خوب می‌کند صف شلوغی خواهد داشت. می‌خواستم بگویم دوتا صف می‌بندند؛ یکی صفش بیشتر و آن یکی صفش کم‌تر است اما دیدم این یکی اصلاً صفی برایش بسته نمی‌شود. باید بنشیند غاز بچراند اما آن یکی فرصت نمی‌کند سرش را بخاراند آنقدر که به او ایمان می‌آورند.

بحث درمان بیماری‌هایشان نیست. وقتی آدم مریض می‌شود باید پیش دکتر برود؛ می‌تواند مشکلش را پیش هر کسی حل کند؛ می‌رود صف می‌بندد مشکلش را حل کند عیب ندارد اما به آن شخص ایمان می‌آورند؛ او را باور می‌کنند؛ دیگر هرچه بگوید می‌گویند: «درست می‌گوید!» می‌گوییم: «چرا و به چه دلیل درست می‌گوید؟! می‌گوید: «مگر ندیدی مریض شفا می‌دهد؟! مگر نمی‌بینی فلانی مریض بود؛ فلانی بچه‌دار نمی‌شد پیش او رفت الان سه تا بچه‌اش بزرگ شده‌اند!! نبات می‌دهد می‌خوری؛ طرف کور بود

شفا گرفته است!!» راست هم می‌گویند بعضی‌ها می‌گویند: «نه آقا نمی‌شود! نمی‌فهمند! عقلشان نمی‌رسد که می‌شود!»

بحث سر شدن و نشدنش نیست بلکه بحث سر این است که این‌ها ارزش ندارد. این‌ها ارزش ندارند که ایمان و اعتقادات خود را بر این پایه استوار کنی؛ شیطان هم از این کارها بلد است؛ عموم کسانی که این کارها را می‌کنند شیطانی است؛ تک و توک پیدا می‌شود کسی که الهی باشد. وقتی چیزی همیشه الهی نیست می‌تواند شیطانی هم باشد. ایمانت را به دست کسی می‌سپاری و به شخص ایمان می‌آوری. چرا ایمان آوردی؟! چون کارهای خارق‌العاده انجام می‌دهد. خداوند متعال می‌خواهد در این آیه سطح فهم، عقل، شعور و ایمان ما را بالا بیاورد؛ می‌فرماید: «بالاتر بیایید این‌ها جزو آیات عجیب ما نیست! عقل‌تان در چشم‌تان نباشد!» در روایتی داریم که اهل زمان غیبت برترین انسان‌های همه دوره‌های زمان هستند؛ از همه برتر هستند؛ به تعبیر دقت کنید. آن‌ها چه کسانی هستند؟ کسانی هستند که به قدری فهم و شعور دارند که با کثرت فهم و شعورشان چنان معرفتی به امام زمانشان پیدا کرده‌اند که با این‌که امام زمانشان را ندیده‌اند اما گویا او را مشاهده می‌کنند. حدیثش را بخوانید.

«إِنَّ أَهْلَ زَمَانٍ غَيْبَتِهِ الْقَائِلُونَ بِإِمَامَتِهِ الْمُنْتَظَرُونَ لظُهُورِهِ أَفْضَلُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ» اهل زمان غیبت امام زمان که معتقد به امامت حضرت و منتظر ظهورش هستند از اهل هر زمانی بالاتر هستند. از دست حضرت در نرفته است که یک‌مرتبه چیزی بفرماید بلکه تمام آن بر پایه قرآن، حقیقت، فهم، عقل و شعور است. «أَفْضَلُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ» از هر زمانی!! خب چرا؟!!

«لأنَّ الله تعالى ذكره أعطاهم من العقول والأفهام والمعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة» به‌خاطر این‌که خداوند تعالی به اندازه‌ای به آن‌ها عقل، فهم و معرفت داده است که غایب بودن امام زمانشان مانع از هدایت شدن آن‌ها، اعتقادشان به امامشان و مانع از فهم، شعور و درکشان نشده است. اینقدر می‌فهمند که گویا امام حاضر است؛ شاگردی امام را کردند؛ امام با آن‌ها گفتگو کرده و رفت و آمد دارد. غیبت نزد آن‌ها به منزله مشاهده است. لازم نیست با چشم سر او را ببینند. نمی‌روند دنبال امام زمانشان بگردند که او را با چشم سر ببینند؛ اصلاً و ابداً! برای چشم سر خیلی حساب باز نمی‌کنند؛ حالا دیدی که دیدی؛ ندیدی هم ندیدی!

دائم پیش امام باش؛ دائم امام مقابل تو باشد؛ در حضور امام باش؛ با عقل و با چشم فهم و شعور و با معرفت و شناختی که از امامت داری. اگر هدف با هدف امامت یکی شد بدان که امام همیشه پیش شماست. هدف یعنی امام وجود شما همان است که رهبری وجود شما را به عهده دارد و همه کارهای شما در راستای رسیدن به آن هدف است. آن هدف دارد وجود شما را امامت می‌کند. اگر هدف شما با هدف امام زمانت یکی شد تازه امام زمان، امام شما می‌شود یعنی او دارد شما را هدایت می‌کند؛ شما را

حرکت می‌دهد در نتیجه هر کاری می‌کنی هدف را در نظر می‌گیری؛ هدف ت هم هدف امام زمان شده است. هدف امام زمان کیست؟ چیست؟ خداست؛ خودت هستی؛ پس به فکر خودت باش! خودت را گم نکن در نتیجه دائم پیش امام زمان خواهی بود.

در روایت دارد «أولئك المخلصون حقاً» آن‌ها جزء مخلصونی هستند که حقیقتاً مخلص هستند. یک جا می‌فرماید: «أولئك المخلصون» اما در جایی دیگر می‌فرماید: «أولئك المخلصون حقاً» حقیقتاً حقیقت اخلاص را دارند؛ عقل‌شان در چشم‌شان نیست؛ عقل‌شان سر جایش است؛ تعقل کردند؛ اهل معرفت، فهم و شعورند؛ «و شيعتنا صدقا» و شیعیان صادق و راستین ما همین‌ها هستند. ما دیگر تعریفی بالاتر از این نداریم.

می‌خواهی آیه عجیب خدا را ببینی؟ آیا این‌ها آیات عجیب خدا هستند؟! خیال کردی اصحاب کهف و رقیم «کانوا آیاتنا» از آیات عجیب ما هستند؟ نه خیر! مگر آن‌ها چه کار کردند؟ خیلی خوب بودند اما چه کار کردند؟ فرار کردند. کجا رفتند؟ بآیه یک شهر دیگر رفتند؟ نه! به غار رفتند. بهتر از این است که ایمان نیاورند! بهتر از این است که خدا را شناسند! بهتر از این است که بت‌پرستی کنند! خیلی بهتر است. «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» اما این از آیات عجیب ما نیست. خیال نکنید این‌ها خبری است. نه! بنابراین می‌بینیم سر مبارک امام حسین علیه السلام روی نیزه این آیه را می‌خواند. می‌خواهی آیه عجیب خدا را ببینی؟ بیا روی نیزه را نگاه کن به این آیه عجیب خدا می‌گویند.

وقتی اصحاب کهف را با آن‌ها مقایسه می‌کنیم دیگر اصحاب کهف رنگ می‌بازد. چیزی نمی‌ماند؛ آن‌ها کاری نکردند! چه کار کردند؟! به غار فرار کردند. تعبیری که خداوند متعال در اینجا دارد این است که می‌فرماید: «إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ» این جوان‌ها پناهنده شدند. به چه چیزی پناهنده شدند؟! به چه چیزی پناه بردند؟! می‌توانست بفرماید: «آن‌ها به غار رفتند!» اما نه آن‌ها به غار رفتند و پناهنده شدند. «أَوَى الْفِتْيَةُ» مأوا گرفتند و پناهنده شدند. آیا به غیر خدا پناه می‌بری؟ برای اصحاب کهف عیب ندارد؛ از اصحاب کهف که بیشتر از این انتظار نیست. حضرت موسی علیه السلام هم وقتی خدا به او می‌فرماید: «این عصا را بینداز!» البته قبل از آن، خدا از او سوال می‌کند این عصا چیست که در دست خود گرفته‌ای؟ می‌گوید: «این عصایی است که دستم گرفته‌ام...»

«أَتَوَكَّلُ عَلَىهَا» تکیه‌گاه من است! در روایت داریم موسی نباید این را می‌فرمود. آیا تکیه‌گاهت عصا است؟! «أَتَوَكَّلُ عَلَىهَا» آیا به عصا تکیه می‌کنی؟! بنابراین خدا فرمود: «حالا که این را گفتی آن‌را بینداز!» وقتی موسی عصا را می‌اندازد به اژدها تبدیل می‌شود؛ خود موسی از آن اژدها می‌ترسد. خدا می‌فرماید: «به عصا تکیه می‌کنی؟! حالا به عصا بگو بیاید تو را نجات بدهد! همین عصا باعث می‌شود که تو بترسی پس چطور به آن تکیه کرده‌ای؟! «أَتَوَكَّلُ عَلَيْهَا وَاهْشُ بِهَا عَلَى غَنَمِي» دیگر چرا «أَتَوَكَّلُ عَلَيْهَا»

می‌گویی؟! این مطالبی را که می‌گویم روایت است؛ برداشت شخصی من نیست! حضرت فرمود. بعد خداوند می‌فرماید: «لاتخف» بابا جان نترس! این همان چیز است که تا حالا می‌گفتی: «به آن تکیه می‌دهم! خواستم بفهمی که به چه تکیه می‌دهی! به این نیست به خدا تکیه کنی بلکه باید توکل و توکلت بر خدا باشد!»

«أَتَوَكَّلُ عَلَيْهَا وَأَهْشَى بِهَا عَلَى عَنَمِي» از اصحاب کهف بیشتر از این نمی‌شود انتظار داشت که بمانند و تقیه کنند. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «التقية ديني و دين آبائي» تقیه برای ماست. مگر هر کسی شعور و عقل تقیه کردن دارد. بعضی‌ها خیال می‌کنند تقیه برای حفظ جان و مال است. نه! تقیه برای حفظ دین، عقیده و برای ترویج عقیده است. اگر شما بخواهی عقیده صحیح را در جامعه ترویج کنی باید نهایت تقیه را به خرج بدهی یعنی با مردم مدارا کنی؛ یک مرتبه عقایدت را بر همه بر ملا و رو نکنی؛ با همه در بیفتی و تو ذوق همه بزنی بلکه باید آرام آرام این کار را انجام بدهی؛ اول باید با آن‌ها همراهی کنی.

حضرت ابراهیم علیه‌السلام برای این‌که مردم را هدایت کند چه کار کرد؟ مردم ستاره‌پرست بودند؛ نگفت من خداپرست هستم. از ستاره‌پرستی شروع کرد؛ کنارشان رفت و گفت: «من هم مثل شما ستاره‌پرست هستم! بارک‌الله! خوب کاری می‌کنید که ستاره می‌پرستید! ببین این ستاره‌ها چقدر قشنگ هستند!» شروع کرد از ستاره‌ها تعریف کردن! مردم هم کیف کردند؛ حال کردند؛ گفتند: «ببین این از ما هم بهتر و قشنگ‌تر ستاره‌پرست شده است! اصلاً چیزهایی از ستاره‌ها می‌گویند که ما هم نمی‌دانستیم؛ خیلی بیشتر از ستاره‌ها تعریف می‌کند!» کمی که گذشت ماه بالا آمد.

ماه که بالا آمد برگشت گفت: «مثل این‌که ماه نورانی‌تر است!» مردم هم نگاه کردند و کمی فکر کردند! گفتند: «راست می‌گویند! نور ماه که بیشتر از ستاره است! بزرگ‌تر هم هست! پس بیا از این به بعد ما ماه را بپرستیم!» حضرت ابراهیم ماه‌پرست شد. به این تقیه و مدارا می‌گویند. دارد در عقیده با کفار، بت‌پرست‌ها، ستاره‌پرست‌ها و ماه‌پرست‌ها مدارا می‌کند. در اعمال که دیگر بماند. وقتی که صبح شد هم ماه و هم ستاره غیب شد؛ خورشید بالا آمد. حضرت ابراهیم به مردم گفت: «خورشید نورانی‌تر از آن‌هاست؛ ما بی‌خودی ماه و ستاره را می‌پرستیم! به این خدا می‌گویند؛ اگر خدایی هم باشد این است!» کم‌کم آن‌ها را با خودش همراه کرد. ابتدا با آن‌ها همراه شد بعد کم‌کم آن‌ها را جلو آورد تا به خورشید رسید. وقتی که خورشید غروب کرد باز به آن‌ها چیزی نگفت. اصلاً نگفت که خورشید را بپرستید یا نپرستید؛ اصلاً امر نکرد؛ نهی هم نکرد. آیات قرآن را ببینید؛ فقط یک کلمه فرمود: «إِنِّي لَا أُجِبُّ الْآفِلِينَ» من خدایی را که غروب می‌کند دوست ندارم.

آخر این که نمی‌تواند خدا باشد. خدایی که غروب و افول می‌کند فانی است؛ از بین می‌رود؛ جدا می‌شود و پیش من نمی‌ماند. حضرت ابراهیم فطرت انسان‌ها را بیدار کرد. آن‌ها هم به خودشان مراجعه کردند دیدند راست می‌گوید ما هم افول‌کننده را دوست نداریم. خدایی که افول کند و از ما جدا شود اصلاً چه خدایی است! من خدا را برای موقعی که همه چیز از من جدا می‌شود می‌خواهم که پیشم بماند؛ وقتی می‌میرم و همه نعمت‌هایم از من گرفته می‌شود می‌خواهم خدا داشته باشم؛ وقتی مصیبتی یا محرومیتی برایم پیش می‌آید و نعمتی از من گرفته می‌شود و مصیبت زده می‌شوم خدا داشته باشم و به او پناه ببرم؛ حالا اگر بخواهد خود خدا هم از من گرفته شود و جدا شود به چه درد می‌خورد! این که خدا نیست. «إِنِّي لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ» بعد همه مردم با او همراه شدند چون دیدند راست می‌گوید. بعد چه فرمود؟ فرمود: «لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ» هنوز به آن‌ها کاری ندارد؛ دارد برای خودش حرف می‌زند آن‌ها هم می‌شنوند. فرمود: «اگر خدا خودش من را راهنمایی نکند من هم جزو قوم ظالین می‌شوم!»

کسانی که گم هستند نمی‌فهمند و نمی‌دانند خدا کیست؟ خدا کجاست؟ او را نمی‌شناسند؛ اگر خودش من را هدایت نکند «لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي» خودش؛ ربِّم؛ خدای خودم باید من را هدایت کند! بعد مردم گفتند: «خب بگو ببینیم خدای تو چه می‌گوید؟ چگونه تو را هدایت کرد؟» آن وقت حضرت ابراهیم شروع به گفتن کرد.

فرمود: «خدای من می‌گوید: هیچ کدام از این‌ها خدا نیست! خدایی که افول کند که خدا نمی‌شود!» بماند که سطح مردم چقدر پایین بوده است؛ همه ما الان خداهای افول‌کننده در زندگی‌مان داریم؛ البته نه در این حد که ستاره، ماه و خورشید باشد. یکی فرزندش است؛ یکی همسرش؛ یکی پولش؛ یکی خانه‌اش؛ یکی هم اعمال و کارهای خوبش خدایش شده است درحالی که همه این‌ها از ما جدا می‌شود؛ خودت می‌مانی و خودت! ببین خدای خودت کیست که از تو جدا نمی‌شود؛ همه ما خدایی داریم که از ما جدا نمی‌شود؛ با ما یکی است؛ وحدت دارد؛ آن را پیدا کن یعنی خودت را پیدا کن! خودت و خودش ندارد. خودش خودت است؛ خودت هم خودش است.

«من عرف نفسه فقد عرف ربه» خودشناسی برابر با خداشناسی است؛ یکی است. اگر خودت را شناختی او را شناخته‌ای؛ اگر خودت را پیدا کردی خدا را پیدا کرده‌ای؛ اگر خدا را فراموش کنی خودت را فراموش کرده‌ای؛ فرقی ندارد؛ یکی است. «لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» جزو کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند خدا هم کاری کرد که خودشان، خودشان را فراموش کنند یعنی خدا فراموشی مساوی است با خودفراموشی! چرا؟ چون همان است. خدایی داری که هیچ وقت از تو جدا نمی‌شود. فطرت الهی است؛ فطرت الهی هم که جدا شدنی نیست؛ آن فطرت الهی، خودت هستی!

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» فطرت الهی که خدا همه انسان‌ها را بر آن فطرت توحیدی و الهی آفریده است. ادامه آیه هم مهم است که معمولاً آن را معنا نمی‌کنند. «لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» در خلقت خدا تبدیل وجود ندارد یعنی این خدا از شما جدا شدنی نیست.

همه چیز غیر از خدا از تو جدا می‌شود؛ هیچ چیزی باقی نمی‌ماند. چرا غیر باقی را به جای باقی می‌پرستی؟ چرا فانی را به جای باقی می‌گذاری؟ چرا این‌ها را قاطی می‌کنی؟ چرا حساب این‌ها را با هم یکی می‌کنی؟ چون عقل‌مان در چشم‌مان است. تا کار عجیبی را از کسی می‌بینیم به او ایمان می‌آوریم. می‌گوییم: «ببین مریض شفا می‌دهد! چراغ مهتابی می‌خورد؛ سنگ می‌خورد! این یکی بالاتر از مهتابی و سنگ است تیغ می‌خورد!» آیا این چیزها را آیات عجیب خدا می‌بینی؟! به تیغ خوردن یک آدم، ایمان می‌آوری؟! مگر بیغ هستی؟! این ایمان‌ها رفتنی است؛ به درد نمی‌خورد! چه می‌شود که همه کسانی که مسلمان و مومن بودند در عرض یک ساعت ایمانشان را از دست می‌دهند؟ یک نفر پیش او می‌آید و با او صحبت می‌کند او را منحرف می‌کند؛ اصلاً عقیده‌اش برمی‌گردد؛ همه را کنار می‌گذارد! آخر چه شد؟! این چیزی که داشت دین و عقیده نبود. می‌گویند: «بادآورده را باد می‌برد!» با معجزه ایمان آوردی؟ با شبه معجزه هم از ایمان خارج می‌شوی.

«أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» خیال کردی که چیز مهمی اتفاق افتاده است که می‌گویی: «آدم باید این‌گونه ایمان بیاورد» نه خیر! در آن روایت می‌فرماید: «کسانی که ندیده ایمان می‌آورند از شدت عقل، فهم و معرفت است» سه کلمه در روایت به کار رفته است؛ عقل، فهم و معرفت! «افضل اهل کل زمان» از همه برتر هستند از همه یعنی از همه اهل کل زمان یعنی نه فقط این زمان، آن زمان یا زمان‌های گذشته بلکه از همه برترند. «أولئك المخلصون حقاً و شيعتنا صدقاً أولئك متاً» آن‌ها از ما هستند «و نحن منهم» ما با آن‌ها فرقی نداریم. اگر فقط می‌فرمود: «أولئك متاً» یعنی آن‌ها از ما هستند اما می‌فرماید: «ما هم از آن‌ها هستیم!» رابطه دو طرفه است. یکی شده‌ایم؛ قاطی شده‌ایم.

بعد می‌فرماید: «والله أولئك معنا في درجتنا» به خدا قسم آن‌ها در درجه ما هستند در روز قیامت! فقط نمی‌فرماید: «معنا» با ما هستند؛ چون ممکن است با ما باشند اما زیر ما باشند؛ می‌فرماید: «في درجتنا» درجه ما چقدر است؟ آنها هم، هم درجه ما هستند یعنی یکی شده‌ایم؛ دیگر ما و آن‌ها نداریم. «أولئك منا و نحن منهم» دنیا را نگاه نکنید که کسی به گرد پای آنها نمی‌رسد؛ آخرتش را ببین؛ دارد از آخرت و قیامتش را می‌فرماید؛ درباره آپشن‌های دنیا و موقعیت‌های دنیایی‌اش نمی‌فرماید.

«میان ماه من تا ماه گردون»

تفاوت از زمین تا آسمان است!

در محاسبات آپشن و دنیا و اصحاب شامخه و ارحام مطهره وارد شوی حساب عوض می‌شود. وضعیت بالفعل آن‌ها قابل قیاس با وضعیت بالفعل احدی نیست.

«لا یقاس بنا أحد» اما بالقوه همه آن‌ها انسان هستند. اگر که جزو کسانی که حضرت نام برده باشند «القائلین بإمامتنا المنتظرون لظهورنا» آن‌ها «أولئك المخلصون حقا معنا فی درجتنا یوم القیامه» دارد قیامتش را می‌فرماید. ما و آن‌ها نداریم؛ بالا و پایین ندارد. آیات عجیب خدا که می‌تواند ما را انسان‌هایی کند که اهل تعقل هستند: «أفلا تبصرون» «إِنَّ فی خلق السماوات والارض آیات للموقنین» «و فی أنفسکم» خدا آیاتی در آسمان و زمین دارد و آیه‌ای هم فی أنفسکم دارد. «أفلا تبصرون» آیا نمی‌خواهید بصیرت و فهم پیدا کنید؟ آیا نمی‌خواهید از این آیات الهی به سوی خدا هدایت شوید؟!

در زیارت‌نامه در مورد امیرالمومنین علیه‌السلام می‌خوانیم: «السلام علیک یا آیت الله العظمی» آیت الله العظمی امیرالمومنین است. خیال کردید اصحاب کهف آیت الله العظمی هستند؟! نه خیر! آیت الله العظمی امام حسین است. خیال کردید مراجع تقلید آیت الله العظمی هستند؟ نه خیر!

«أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» نه خیر! این‌ها نیستند. بله این‌ها هم جزو آیات الهی هستند؛ خیلی هم خوب و مهم هستند؛ کار مهمی هم کردند. می‌دانید مراجع تقلید چقدر زحمت کشیدند تا به این‌جا رسیدند اما آیت الله العظمی نیستند. آیت الله العظمی امام زمان علیه‌السلام است. البته خودشان هم به خودشان آیت الله العظمی نمی‌گویند. دیگران به آن‌ها آیت الله العظمی می‌گویند. نباید بگویند؛ اشتباه می‌کنند. خداوند متعال می‌خواهد در این آیه بفرماید که: «به هر کسی بی‌خودی آیت الله العظمی نگویند! به اصحاب کهف آیت الله العظمی نگویند! آن‌ها جزو آیات عجیب خدا نیستند؛ کجایش عجیب است؟! از این موارد بسیار است؛ اما شما یک نفر مانند امیرالمومنین (ع) یا امام حسین (ع) پیدا کن؛ کم است. آن‌ها آیت الله العظمی هستند.